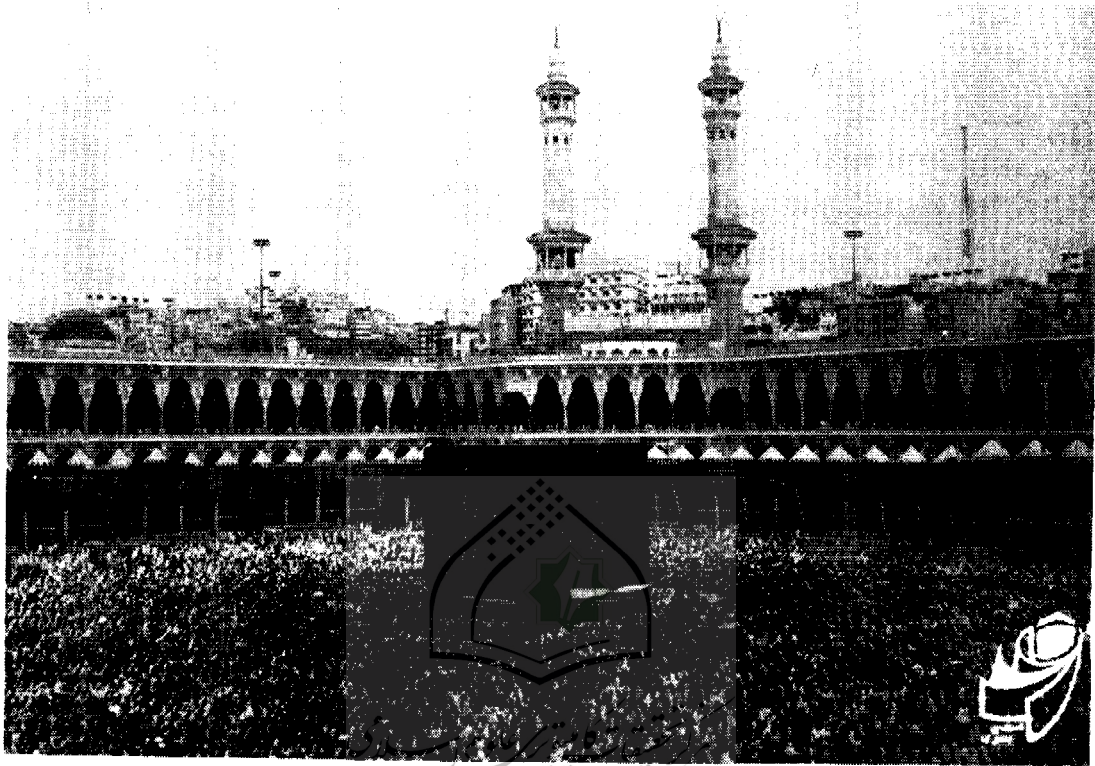


مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

خاطرات



مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی



در حریم دوست

محمد علی مهدوی زاد

آنچه در بی می آید تأملها و درنگهایی است که در سفر حج داشته‌ام معمولاً پس از پایان یافتن قسمتی از سفر آنرا به قلم می‌آوردم و احساسم را می‌نگاشتم. گفتنی‌های مربوط به منی بسیار گدراست و از شور و هیجان و بی‌گونگی انجام آن در روزهای بی‌دری و رمی جمرات آن چنان که شایسته و بایسته بود سخن نرفت و آن حرکت‌های زیبا و دیدنی به تصویر نیامد، و این همه بخاطر مسائلی بود که در حج امسال پیش آمد و در روزهای پس از مراسم منی آراستی را از راجهان دبدار دوست زبود. والی الله المنتکی.

از خانه که بیرون می آیی، نگاههایی بسویت قد می کشد که سرشار از تمنّا است. در عمق نگاهها و در التهاب سینه‌ها آروزی راه یافتن به حریم دوست را می نگری، اکنون تو آهنگ دیار قدس داری و آنان که از این توفیق بزرگ محرومند، به بدرقه‌ات آمده‌اند و هر یک به گونه‌ای راز دل می‌گشایند، و همه یک سخن می‌گویند: التماس دعا، در مزار پیامبر ما را دعا کنید. در کنار بقیع ما را فراموش نکنید. در کعبه، طواف، عرفات، منی و...

و تو که این توفیق را یافته‌ای سر از پا نمی‌شناسی. ماشین که از جا کنده می‌شود و تو را به سوی مقصود می‌کشاند در خود فرو می‌روی؛ من و مکه! من و مدینه! دیار قدس، حریم الهی، سرزمین خاطره‌ها، شکوهمندیها، والاتیها. سرزمینی که روزی و روزگاری قلّه سانان بی بدیل بشریت، برگستره آن گام می‌نهادند، و از بام تا شام برای گسترش آیین حق می‌کوشیدند و برای عینیت بخشیدن به آرمانهای بلند پیشوای عظیمشان سر از پا نمی‌شناختند. اینک می‌روی تا بر پیمان عبودیت، ولایت و استواری در راه، پای بشقاری، می‌روی تا با جلای دل و صفای جان و زمزمه با معشوق جانان را از ناهنجاریها، ناراستیها بیبرایی و حرمت حریم پاکان و نیکان را پاس داری. قلب می‌تپد و در سر سودای حضور در محضر معشوق غوغا می‌کند؛ و کیست که قلبش برای دیدار دیار دوست نتپد؛ و سودای زیارت مزار قلّه سانان بشریت را بر دل نداشته باشد. به فرودگاه که می‌رسی درهای آستانه و رودی آن، جلوه شگفتی دارد، انبوهی از جمعیت آمده‌اند و گروه گروه گرداگرد افرادی حلقه زده‌اند. تبسمهای نشسته بر لبها، نشانی از رضایت خاطری است که راهیان دارند؛ و التهاب درونی، نمایشی از سپاسی که توفیق زیارت یافته‌اند. اشکهایی که در دیدگان برخی حلقه زده است بیشتر و بیشتر از آنکه غم فراق کوتاه عزیزی را رقم زند، شوق دیدار، نیاز زمزمه با یار و شعله‌های عشق به این وادی مقدس را به تصویر می‌کشد.

کسانی هم که بدرقه کننده‌ای ندارند آرام آرام به سوی سالن گام برمی‌دارند تا مقدمات پرواز را فراهم کنند، مجریان با مهربانی و لبخندهای شیرین زائران را بدرقه می‌کنند، و گاه با التماس دعایی، تمنای دل را می‌نمایانند.

سالن آکنده از جمعیت است، لحظه‌ها به کندی سپری می‌شود، این سو و آن سو که می‌نگری، چهره‌های برجسته علمی و فکری را نیز می‌بینی که سر در گریبان اندیشه، با زائران لحظه‌های آغاز پرواز را انتظار می‌برند. با اعلام مسؤلان، زائران یکجا از جا کنده می‌شوند. صف طولانی و فشرده به هم، آرام آرام پیش می‌رود. در داخل هواپیما سر مهماندار اعلام می‌کند هر کجا صندلی خالی بود بنشینید، یکبار به فکر می‌افتم این اولین گام بسوی بی‌پیرایگی است،

مگر نه این است که این سفر هیچ رنگی را بر نمی‌تابد، پس آزاد از علقه‌ها گام بردار. هواپیما از جا کنده می‌شود و سینه فضا را می‌شکافد، اکنون به سوی میعاد به پیش می‌روی، خلبان با لحنی سرشار از ادب و صفا، موقعیت را اعلام می‌کند و در ضمن سفر چگونگی سیر را نیز برمی‌شمارد، پس از حدود سه ساعت اینک در جدّه هستی. راهیان دیار دوست در انتظارند تا سعودیان مقدمات گذشت آنان را به مقرشان در فرودگاه، فراهم آورند. کار به کندی پیش می‌رود، و نوبت بازنگری وسایل که فرامی‌رسد سختگیری شدت می‌یابد. تمام محتوای چمدانها بر روی سکوها فرو می‌ریزد و با حساسیت و ودقت نگرسته می‌شود، دست نوشته‌ها بیشتر از هر چیزی، حساسیت را برمی‌انگیزد، برخی از کتابها با اندکی توزق، راهی چمدان می‌گردد، اما برخی دیگر را باید مأموران اطلاعات ببینند، صدای مفتشان بلند می‌شود که: اعلام، اعلام، اعلام.

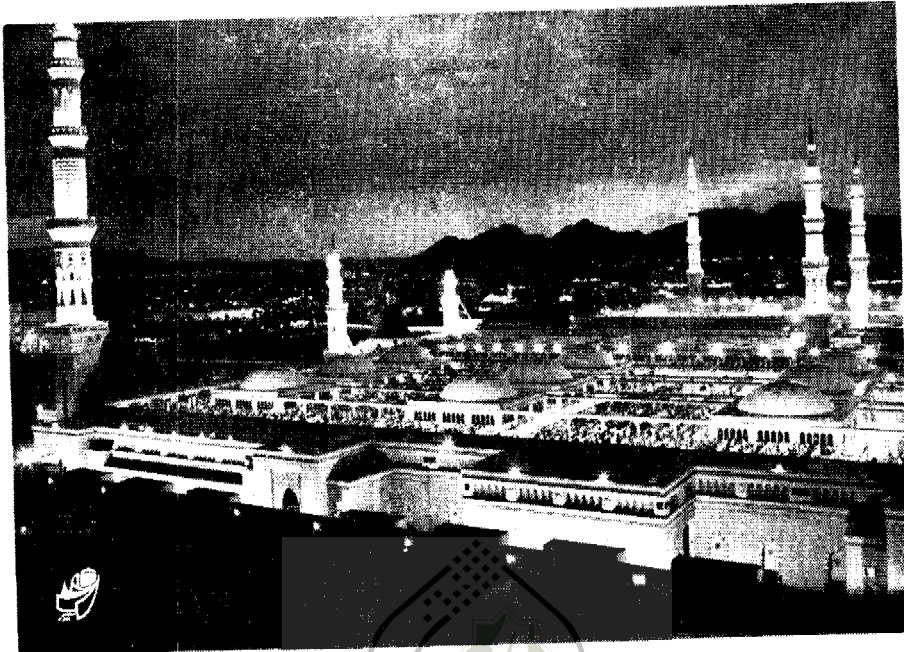
فردی می‌آید و گاه با نگاهی اخم‌آلود و از سر خشم، کتاب را به یکسو می‌افکند و با صدایی زیر و بم دار فریاد می‌زند که: ممنوع. اعلام ممنوعیت چرا بردار نیست! و دیگرگاه به سوی متاع پرتاب می‌شود که نشان بی مانع بودن آن است.

در پیشدید ما چمدان جناب بی‌آزار شیرازی مورد بازرسی قرار گرفت که با دیدن دو مقاله، حساسیت افزون یافت از این روی وی را به محلّ اطلاعات بردند.

ایشان پس از بازرسی‌های دقیق بدون اینکه مقاله‌ها را بازگردانند، بازگشت. تمام صفحات گذرنامه وی را زیراکس کرده بودند. یکی از مقالات وی نقد فتوای مزورانه و زشت عبدالله بن جبرین در «حرمت اکل دینه» شیعه بود.

محل استقرار کاروان را یافتیم و نشستیم، چهره‌ها شاداب و نگاهها سرشار از رضایت است. شب از نیمه‌ها گذشته، کاروانها در حال انتظار برای کوچ به سوی مدینه‌اند، برخی از اینجا و آنجا گفتگو می‌کنند، گروهی در حال استراحتند و بعضی آرام در گوشه‌ای به راز و نیاز پرداخته‌اند و خدای را برای توفیق به دست آمده سپاس می‌گویند، مسؤولان کاروانها با همت مجریان سختکوش نهادهای مسؤول ایرانی در حال فراهم آوردن وسائل کوچ هستند، و برخی مشغول پذیرایی از راهیان دیار دوست. اذان صبح فضای فرودگاه را عطرآگین می‌کند، تکاپوی شگفتی تمام فرودگاه را می‌گیرد، زائران به نماز می‌ایستند، جلوه هیجانبار و زیبایی است. پس از نماز گروهها آهنگ کوچ دارند، اتوبوسها آماده‌اند و راهیان در التهاب دیدار دوست.

«طریق الهجرة» اتوبانی که جدّه را به مدینه متصل می‌کند اکنون پذیرای بهترین مسافران است، مسافرانی که آنان را اشتیاق زیارت و شوق دیدار بدین سوی کشانده است.



در محضر پیامبر

به مدینه وارد می‌شوی، مدینه دیگر حال و هوای دیروز را ندارد، بسیاری از آثار تاریخی آن که می‌تواند تو را بر بال خاطره‌ها بینشانند و تا دور دستهای تاریخ ببرد، ویران شده است، اما تو که هویت تاریخی‌ات را از دست نداده‌ای، از برای این همه دیگرسانی‌ها حقایق را خواهی دید و در آن سوی آنچه به وجود آمده است پیوندت را با گذشته‌ها بازخواهی شناخت.

اکنون مدینه است؛ با آثاری شگرف و هیجانبار.

مدینه است؛ شهر پیامبر و شیران روز و پارسایان شب.

مدینه است؛ شهر ایثارها و مقاومتها، رادمردینها و بزرگی‌ها از یکسوی، و از دیگر سوی...

نه، من تاریخ نمی‌گویم، بگذار سحرگاهان به سوی پیامبر - ص - برویم، و از شهر

پیامبر - ص - بگوییم، شهر زیباییها عظمتها و... آری از مدینه می‌گویم.

مدینه در قلب جزیره‌العرب سرشار است از خاطره‌ها و یادها. جای جای آن مکانهایی

است آکنده از خاطره که بار سده‌ها حادثه را به دوش دارد. مساجد کهن در این دیار از جلوه

شگرفی برخوردار است اما چه کسی می‌تواند انکار کند که مسجد النبی - ص - این پایگاه توحید

و جایگاه فریاد علیه شرک و کفر و خاستگاه قهرمانان بی‌بدیل تاریخ، دُر شاهوار این مجموعه

است. مسجد النبی - ص - که اکنون براساس ضرورت‌های تاریخی و اجتماعی بسی گسترده‌تر و

عظیمتر از آنچه که بوده، شکل گرفته است. در این ایام صدها هزار انسان دل‌داده بحق و عاشق

رسول الله را به خود فرامی خواند. در دل شب و آستانه دمیدن سحر که جهان در خوابی سنگین غنوده است، راههای منتهی به مسجد چونان جویباری زلال، شاهد ترنم قطره‌هایی است که می‌روند تا در این وادی قدس، سیلاب عظیمی را شکل دهند. سحرگاهان، بدان هنگام که هنوز چادر قیرگون شب دریده نشده است، آستانه مسجد دیدنی است، مردم با صورتهای گونه‌گون و سیرتی همگون با التهاب و عجله چونان کسانی که به سوی آوردگاهی به پیش می‌روند از هم سبقت می‌گیرند تا در مسجد رسول الله در پیشگاه الله زانو به زمین زنند و با خدایشان راز گویند و با پیامبرشان زمزمه کنند. اما تو که با این جویبارها پیش می‌روی اگر اندکی این سوی و آن سوی را بکاوی زندهای تکیده چهره و سیاهی را خواهی دید که توشه‌ای اندک را بر سر گرفته‌اند و با این جویبارها به پیش می‌روند اما نه برای رسیدن به آن سیلاب، بلکه برای آنکه بساطی پهن کنند، و در هنگام بازگشت اینان، جامه و متاعی عرضه کنند و چیزی برای زندگی فلاکت‌بار روزانه‌شان به چنگ آرند. چهره اینان در کنار قبر پیامبر مستضعفان، استضعاف را فریاد می‌کند و حضور اینان در کنار ساختمانهای آسمانخراش در دخمه‌های کوچک، شکاف شگرف طبقاتی را در این دیار می‌نمایاند و تو باید با داغی در دل از کنار آنان بگذری که قافله عشق در حال رفتن است.

اکنون در مسجد نشسته‌ای، بنگر! یکسویت برادرت مصری است و در سوی دیگر الجزایری، اندکی آن سوتر مغربی و کمی فراتر بحرینی و... اینجا همه امت محمدند، ای کاش این حقیقت را با همه وجود باور می‌داشتند چشمها به مأذنه دوخته شده است همه منتظر فریاد توحیدند، سکوت سراسر مسجد را فرا گرفته است برخی زانو به بغل گرفته غرق در اندیشه‌اند و برخی دیگر قرآنی بدست آرام آرام زمزمه می‌کنند. هان! فریاد بلند شد: «الله اکبر»، و در پی آن زمزمه‌ها، همه‌ها، آرام، آرام، الله اکبر، لاله الا الله و...

همه برگامها استوار می‌ایستند تا نماز بخوانند و خود را آماده می‌کنند تا نماز جماعت را یک آهنگ و یک صدا با امام جماعت بجا آورند، امام جماعت با آهنگی دلپذیر نماز را می‌خواند و در این روزها پس از رکوع رکعت دوم به تفصیل در قنوت به مسلمانان بوسنی و هرزگوین دعا می‌کند و به صربها و هجوم آورندگان آنها نفرین می‌کند، و گاه آنچنان لحن از سرسوز و با آهنگی حزین است که بسیاری می‌گیرند و شانه‌ها تکان می‌خورد، این حالت در نماز مغرب نیز تکرار می‌شود، چرا این روزها؟! و چرا...

نماز تمام می‌شود و صفوف منظم آرام آرام درهم می‌آمیزد. گروهی به سوی خانه‌اند و گروهی دیگر از لابلای صفوف به سوی مزار رسول الله - ص - برای زیارت قبرش - که مسلمان تمام رازهای دین و ایمانش را در آن می‌نگرد - عشق همگانی است. گو اینکه برخی پنداشته‌اند و یا چنین بر پندارها داده‌اند که آن پنجره‌های رو به معشوق را اگر رخصتی باشد تنها شیعیان به

آغوش می‌کشند، اما نه چنین است؛ سیاهانی که تمام آرمانشان را در اینجا می‌نگرند با اشکهای زلال غلطیده بر گونه‌های سیاه، و با ناله‌های برخاسته از دلهای سپید در انتظارند که رخصتی یابند و با آغوش کشیدن قبر، با رسولشان زمزمه کنند، مصریان، الجزایریان، و... تمام اقالیم قبله چنین‌اند، مگر نه این است که اینجا تندیس ابرمردی خفته است که تمام عظمتها و کرامتها، شرافتها و رادیهای روزگاران و انسانیت را در خود یکجا دارد. مسلمان اینجا احساس قرابت می‌کند و بر این باور است که در محضر پیامبر - ص - نشسته است، و با همه وجود آهنگ رازگویی دارد اما...

* * *

تربت پاک امامان

نبوت در ولایت استمرار می‌یابد و محمد - ص - در علی - ع - و فرزندانش در جاریهای زمان جلوه می‌کند، و اکنون تو که با پیامبر - ص - زمزمه کرده‌ای آماده می‌شوی تا با امامت سخن بگویی، پس آهنگ بقیع کن.

بقیع گورستانی دیرپاست؛ که انسانهای بسیاری بر خاک آن خفته‌اند. بقیع روزگاری بیرون از مدینه بوده است اما امروز در دل آن جای دارد. در گوشه‌ای از بقیع قامت عطرآگین چهار تن از پیشوایان راستین هدایت (حسن بن علی، علی بن الحسین، محمد بن علی و جعفر بن محمد - علیهم السلام -) در دل خاک است که روزگاری با حرمی خرد و مناره‌ای کوچک نمودی دلپذیر داشته است. اما امروز در تابشگاه آفتاب و با چهار سنگ ساده مزار، تو را فرامی‌خواند؛ مظلومیت شگفتی است، زائران غالباً با پاهای برهنه بر خاک گام برمی‌دارند و در کنار گودی کوچکی که این مزارها در دل آن قرار گرفته است با چشمانی اشکبار می‌ایستند تا زیارت کنند. اکنون چندین سال است که سعودیان روزی حدود ۵ - ۴ ساعت در دو وقت درهای بقیع را باز می‌کنند تا زائران در پیشدید، مأموران مزارها را زیارت کنند. جمعیتی انبوه سرازیر آن می‌شود هرکس به آهنگی و هوایی. اما این مزار بی‌پیرایه که تبلوری از مظلومیت است اکنون در گرداگردش شاهد تجمعی شگرف است. ترکان با لباسهای متحدالشکل در میان جمع نمودی زیبا دارند و پاکستانیان با احساسی رقیق و قلبی مالا مال از عشق و مظلومیت؛ التهایی شگفت. آنان گویا در این آینه مجموعه مظلومیت خود را نیز می‌نگرند و مظلومیت خود با امامشان را یکجا فریاد می‌کنند، بحرینیان با آرامش ستودنی، جمعی و گاه فردی به گونه‌ای دلپذیر با رهبرشان راز می‌گویند. و ایرانیان حضورشان جلوه‌ای عظیم و نمودی خیره‌کننده دارد، اشکها که بر گونه‌ها می‌ریزد، شانه‌ها که می‌لرزد، سینه‌ها که برمی‌آید و فرو می‌نشینند، رگها که متورم می‌شود، چهره‌ها که ملتتهانه به سرخی می‌گراید؛ چشمها نه اشک که خون می‌ریزند همه و همه نمایش

عظیمی را رقم می‌زند.

جانبازان بر روی چرخها آرام مظلومیت را فریاد می‌کنند و کهنسالان با کمرهای خمیده عشق به پیشوا را زمزمه. اینجا سرزمین عشق است و مظلومیت. عاشقان با معشوق راز می‌گویند، و زمزمه‌هایی را بر لب دارند که فقط عاشقان دانند و معشوقان.

بقیع نیز چونان دیگر بخشهای کهن مدینه امسال دستخوش تغییرات گسترده‌ای است. مساحت آن در حدود قابل توجهی افزایش یافته و دیواری نو با ارتفاعی حدود ۴ متر در حال احداث است. اما آنچه همچنان باقی است مظلومیت بقیعیان است و مزار شاهدان تاریخ و تو که اینک گام بر این خاک نهاده‌ای این همه را در اشکهای جاری، بغضهای ترکیده و فریادهای آمیخته به اشک و ناله عاشقان می‌بینی، به گوشه‌ای از احساسها و رازها بنگر:

بانویی که در پس نرده‌ها ایستاده و با نگاهی حسرت‌آلود از دور مزارهای امامان را می‌نگرد و آرام، آرام اشک می‌ریزد و صمیمانه با امامانش راز می‌گوید، در حالی که اشکهایش پهنه صورتش را پوشانده است، می‌گوید: درباره احساسم در این وادی چه بگویم؟ گاهی واژه‌ها آنقدر محدودند که انسان به راحتی نمی‌تواند احساسش را بیان کند، با غربت بقیع آشنایی دیرینه‌ای دارم، اما باورم نمی‌شود که هر سال نسبت به سالهای پیش بر غربت این مکان مقدس و متبرک افزوده شود، آخر چرا این قوم احساس پاک ما را نمی‌شناسند؟!

دلسوخته‌ای از همین دیار که گویا در ایام دیگر نمی‌تواند، در کنار بقیع راز دل بگشاید، اکنون که به یمن حضور گسترده و عظیم امت اسلامی به این دریا پیوسته است، از مظلومیت اهل البیت - علیهم السلام - سخن می‌گوید: *الحقیقه قاپور علوم اسلامی*

اینجا عشق ما، تاریخ ما و مدفن امامان ماست. اما ما از دیدار این عزیزان نیز محرومیم. آرزوی زیارت ثامن الائمه - ع - در ده‌های ما باقی است، اما چه کنیم اینجا نیز آرزوی زیارتی آرام، بی دغدغه قلبی‌های ما را می‌فتارد.

گفتم روزها دوبار (صبح و عصر) بقیع باز می‌شود، و زائران با هجوم شگرفی بقیع را از جمعیت می‌آکنند اما شگفتا که زنان اجازه ورود و حضور ندارند، تنگ‌اندیشی و جمودنگری اینان تهی تر از آن است که شوقها، عشقها، التهاها، معنویتها و هیجانهای عاشقان قلّه‌سانان تاریخ را دریابند و سوز و گدازی را که از این منع‌ها و جلوگیری‌ها بر جانها می‌نشیند بفهمند. شرطه‌ها جلوی جمعیت می‌ایستند و آنان را از نزدیک شدن به قبور جلو می‌گیرند. و گاهی «آمر به معروف و ناهی از منکر»! از فراز دیوار و بلندگوی دستی، به وعظ می‌ایستند و تأکید می‌کنند که از اعمال بدعت آمیز! بپرهیزند، اینان تا دیروز اصل حضور را هم بدعت می‌شمردند و اینک دست نهادن، گریه کردن، راز دل گفتن را. اما گفتنی است که هیچکس حتی آنان که کاملاً سخنان آنان را در می‌یابند (عربها) هرگز به آنچه جناب ناهی از منکر! می‌گوید گوش نمی‌دهند، او آب در هاون می‌کوبد و آب با غربال می‌کشد، همین و همین... و زائران بی توجه به

موعظه‌های! وی، در کار خویشند و در اوج مهرورزی، زمزمه و گفتگو با مرادها و معشوق‌ها. روزی یکی از اینان خطبه‌ای آغاز کرد و در ضمن آن گفت: «... نَسْأَلُهُ أَنْ يَجْعَلَنَا مِنَ الْمَتَّبِعِينَ وَأَنْ يَجْتَنِبَنَا مِنَ الْمُبْتَدِعِينَ» اما دیگری از ادامه جلو گرفت، و با گفتگوی تندی که بین آن دو گذشت، وعظ ادامه پیدا نکرد، و من از چرایی آن جلوگیری چیزی در نیافتم. آن امر بمعروف! سپس بدون بلندگو بازگشت و به ارشاد! مشغول شد.

بقیع امسال حال و هوای عجیبی دارد و زائران این مزار امسال بگونه‌ای شگفت افزایش یافته است. شاهدان عینی می‌گویند: این تجمع شگرف بی‌سابقه است، صبحها و عصرها دهها هزار زائر وارد بقیع می‌شوند، انبوه جمعیت بحدی است که گام برداشتن در نزدیکیهای مزار به سختی صورت می‌گیرد. روزهای مدینه رو به پایان است.

اینک وداع

اکنون باید آهنگ کوچ کنی، تو را برای چند روزی آورده بودند. روزهای آغازین، ماهی دریایی را مانده‌ای که به خشکی هرگز نمی‌اندیشی، اما روزهای پایانی هر چه به فرجام نزدیکتر می‌شود دلشوره‌ات زیاده‌تر می‌گردد.

یا رسول الله...! جدایی؟ مزاریت؟! بقیع! دوری از شمیم دلنواز طبیعت!؟

روز آخر دلدادگان آل علی از هر فرصتی برای رفتن به حرم بهره می‌گیرند و فاصله کوتاه مسجد النبی - ص - و بقیع را می‌نوردد، گویی جدا شدن را به هیچ روی بر نمی‌تابند و رفتن از کنار این همه زیبایی، شور، هیجان و عظمت را نمی‌توانند بپذیرند.

بر سینه دیواری نوشته‌اند: حرکت ۱۷/۳۰، دلها می‌تپد، نفسها در سینه حبس می‌شود؛ چاره‌ای نیست باید رفت. ماشین با اندکی تأخیر حرکت می‌کند. در چهره همه غم را می‌نگری، همه رو به مزار پیامبر - ص - و ائمه بقیع - ع - نشسته‌اند، صاحب‌دلی همت می‌کند و با نوایی دلنشین می‌خواند:

«السلام عليك يا رسول الله، السلام عليك يا نبي الله...»

بغضنها می‌ترکد، اشکها فرو می‌ریزد، هق‌هق گریه آغاز می‌شود و گاه به ناله‌ها و فریادها تبدیل می‌گردد، چشمهای اشکبار به مسجد النبی دوخته شده، جدایی باورناپذیر است. سراینده با نوای دلپذیری زیارت پیامبر، زهراء ائمه بقیع - علیهم السلام - و جاودانه‌های این دیار را یاد می‌کند و دلها را از غم می‌آکند. شانها می‌لرزد و گریه امان نمی‌دهد. فریادها آنگاه اوج می‌گیرد

که این یادآور هوشمند مدینه را به کربلا پیوند می‌زند و از دردها و رنجهای معلّم شهادت، و چگونگی هجرت سیدالشهدا از مدینه به کربلا یاد می‌کند. اینک مدینه از چشم‌اندازها دور شده است و تو باید آماده احرام باشی، دیاری دیگر، دیار دوست.

مسجد شجره

«مسجد شجره» که آمیخته است به خاطره‌های شورانگیز تاریخ صدر اسلام، و صحنه غرورآفرین و شکوه‌زاد احرام بستن رسول الله - ص - و صحابیان را پس از سالها فراق از مسجد الحرام بر سینه دارد، اکنون بسی بزرگتر و وسیعتر از آن است که تاکنون بوده است. فضای بیرون آن، چونان پارکی با نخلها و درختها پوشیده است، امکانات تطهیر و مقدمات احرام بسیار گسترده است و بدون تضييع وقت زائران می‌توانند برای احرام غسل کنند، وضو بگیرند و آماده احرام گردند.

شبستان بسیار بزرگ مسجد، حال و هوای عجیبی دارد. روحانیان - این هادیان زائران - راهبان قبله را توجیه می‌کنند و فلسفه احرام را باز می‌گویند، و آنان را به وظایف و بایستگی‌های زیارت آشنا می‌سازند.

زائران که اینک آرزوی چندین و چند ساله را برآورده می‌بینند، دل‌هایشان سرشار از سپاس و قلبشان آکنده از شوق است، اشک‌ها بر گونه‌ها می‌غلند و انسان در این هنگامه بی‌بدیل به وادی پیراستگی از همه چیز و وابستگی به الله گام می‌نهد.

او اکنون با بستن دو جامه سپید تمام وابستگی‌ها را گسسته و با ندای: «لَبَّيْكَ اللَّهُمَّ لَبَّيْكَ...»، اعلام حضور در محضر دوست کرده است.

اندکی در آستانه مسجد درنگ کن، چه زیبا و دلپذیر است.

زائران به مسجد وارد می‌شوند، با رنگهای گونه‌گون، شاخصه‌های ظاهری متفاوت و پوششهای مختلف و چون برمی‌آیند همه چیز فرو ریخته است، همه همگون هستند، همه یک رنگند. سپیدجامگانی که می‌روند با ندای لبیک و اجابت دعوت الهی، بر دل‌ها نقش سپیدی زنند. زائران مسجد را به سوی مکه ترک می‌کنند. ندای ملکوتی: «لَبَّيْكَ اللَّهُمَّ لَبَّيْكَ...» بلند است. نیک نهادی از زائران می‌خواند:

«لَبَّيْكَ اللَّهُمَّ لَبَّيْكَ، لَبَّيْكَ لِأَشْرِيكَ لَكَ لَبَّيْكَ، ان الحمد والنعمه لك و الملك

لِأَشْرِيكَ لَكَ لَبَّيْكَ».

ماشین بر اسفالت جا‌ده می‌لغزد و تو را پیش می‌برد و تو به کعبه نزدیک می‌شوی نزدیکتر، گام در حرم می‌نهی، حرم امن، حریم دوست، وادی قدس.

فریادهای شورانگیز و دلپذیر لبیکها قطع می‌شود.
 ترم دلنواز عاشقان اندک اندک کاستی می‌گیرد و سپس یکسر قطع می‌گردد.
 سکوت، سکوت، سر در گریبان اندیشه، تأمل، تنبّه، بیداری.
 یعنی که: رسیدی.
 آنکه تو را فراخوانده بود (اذان من الله) و تو عاشقانه به فراخوانی او پاسخ می‌گفتی،
 اینجاست. به خانه او رسیده‌ای پس ساکت!
 سکوتی آمیخته به تأمل. سکوتی همراه با تنبّه.

در حریم یار

اینک در مکه‌ای؛ شهر دیرپای و دراز آهنگ تاریخ، شهر آکنده از خاطره‌ها، دیاری که پشته
 پشته حادثه را در خویش دارد و سینه‌اش انباشته است از هزاران هزار حادثه، واقعه، خاطره و...
 شهری شگفت پیرامونش یکسر کوه، هرکوی و برزن و خیابان و کوچه‌اش در دره‌ای و
 شکاف کوهی.

شهر مکه نیز دستخوش دیگرسانیهاست و از آن همه میراثهای جاویدان و نمادهای
 عشق و ایثار و مظاهر راستی و رادی، و یادگارهای تاریخی آغازین روزهای اسلام اکنون چندان
 اثری نیست، اما تو به ژرفی بنگر که اگر با «اشارتهای ابرو» آشنا باشی و با «بیچش مو» در پس
 این همه، آن همه را خواهی دید. *تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی*
 اینک کعبه در پیش رویت هست، صحنی وسیع و در وسط آن یک مکعب خالی و دیگر
 هیچ.

اولین نگاه می‌خکوبت می‌کند، از حرکت باز می‌مانی، تحیر سراپایت را می‌گیرد، شگفتا!
 این است آن خانه دیرپای ایستاده بر معبر تاریخ و فروزان چونان مشعل، بر رواق زمان.
 خدایا اینجا کجاست؟!
 به کجا آمده‌ام؟!
 بگفته آن زنده یاد:

«قصر را می‌فهمم: زیبایی یک معماری هنرمندانه.

معبد را می‌فهمم: شکوه قدس و سکوت روحانی در زیر سقف‌های بلند و پر جلال و سراپا زیبایی و
 هنر.

آرامگاه را می‌فهمم: مدفن یک شخصیت بزرگ، یک قهرمان، نابغه، پیامبر، امام...

اما این...؟! در وسط میدانی سرباز، یک اطاق خالی! نه معماری، نه هنر، نه زیبایی، نه کعبه، نه کاشی،
 نه گچ‌بری، نه...»

اینجا هیچکس نیست، هیچ چیز نیست، بدین سان تو یکسره خویشتن را به ابدیت پیوند می‌زنی، تمام وابستگی هایت می‌گسلد و تو وارسته از هر وابستگی و پیراسته از هر پیوستگی به او می‌پیوندی: «خدا».

اینجا حرم اوست، درون حریم او، خانه او، و تو هماهنگ، هم‌رنگ، هم‌لباس، هم‌دل و هم‌سوی با خلق او آهنگ او کن. با مردم درآمیز و در حرکتی منظم، سمبلیک و خوش‌آهنگ، بر گرد خانه او، خانه دیرپای، خانه آزاد، بگرد: «طواف».

از رکن «حجر الأسود» در انبوه خلق داخل شو، پیمان توحید و عبودیت را استوار ساز. حرکت را با آهنگ عبودیت آغاز کن که: «... هو یمین الله فی ارضه»!

هفت بار بر گرد خانه می‌چرخ، فقط هفت بار! نه کم و نه زیاد. در نظمی استوار و بدون اندکی ناهنجاری. چرا هفت بار؟ تأکید بر این عدد جانان را به اندیشه وامی‌دارد، «هفت»، یادآور آفرینش هستی است؟ این عدد از نوعی نگاه سمبلیک برخوردار است؟! یا این که مهمترین راز حج در آن نهفته است: «تعبد»، همین. طواف کن. هفت بار. چرا؟ نپرس! و روح عبودیت، تعبد، پذیرش و تسلیم را در جانان بریز.

و اکنون دو رکعت نماز.

کجا؟

پشت مقام ابراهیم!



قطعه سنگی با دو رد پا.

نقش پای ابراهیم بر روی سنگ، و تو با این نگاه به اعماق تاریخ می‌روی و ابراهیم را در هنگامه بنیاد نهادن این خانه، خانه توحید، عشق، عرفان به یاد می‌آوری، و جانان لبریز از شوق می‌شود که تو اینک بر «مقام ابراهیم» ایستاده‌ای.

ابراهیم: سمبل عشق و عرفان، ستیز و جهاد، توحید و تعبد، مهر و کین، عشق به الله و نفرت از هر آنچه جز اوست و تو بر این جایگاه ایستاده‌ای تا نماز بجای آوری، و با خدایت از این مکانت رازگویی، زمزمه کنی، و پیمان عبودیت را استوار داری. اکنون که جان را پیراسته‌ای، و از وابستگی‌ها وارسته‌ای. و با خدایت پیمان عبودیت بسته‌ای، آهنگ دیگر کن آزمونی دیگر، رو به سوی مسعی. و سعی در میان دو کوه صفا و مروه.

سعی؛ تلاش است، حرکتی پرشتاب، جستجوگرانه و هدفدار.

پاسداشت تلاش یک زن، تجدید خاطره شکوهمند حرکت سختکوشانه و تلاش جستجوگرانه بنده وارسته خداوند؛ «هاجر»!

سمبل تسلیم، رضا، تلاش، توکل و عرفان.

مسعی - محبوبترین جایگاه برای خداوند، جایگاه نبرد قهرمان توحید ابراهیم و

رویاری پیروزمندانۀ او با سمبل تزویر و شرک؛ «شیطان»^۲
گامهایت را استوار دار و حرکت را پرشتاب کن، دل به خدا بسپار و یاد خدای را در جانت
زنده کن، در خلق غرق شو، خود را فراموش کن. به خدا بیندیش و تلاش و توکل، تا جباریت‌های
جانت فرو ریزد، و آخرین بقایای ناخالصی پیراسته شود که:

السعی مذلة للجبارین.^۳

و در پایان هفتمین سعی بر بلندای مروه «تقصیر کن» از احرام بیرون آی، جامۀ زندگی
پوش، اکنون از حرکتی پرشکوه و تلاشی آمیخته به عشق و عرفان رهیده‌ای و جانت را لبریز از
آگاهی و معنویت ساخته‌ای، درنگی تا آغازی دیگر...

عرفه:

اکنون پس از روزهایی که در مکه درنگ کرده‌ای و بر کعبه مقصود طواف نموده‌ای،
و عاشقانه برگرد این خانه توحید چرخیده‌ای، آهنگی دیگر کن. کجا؟! عرفات.
از واپسین ساعات روز هشتم شهر مکه به تلاطم می‌افتد. شب نهم را در منی درنگ کردن
و روز نهم به عرفات برای وقوف در آن آمدن، ستوده است و مستحب.
این است که بسیاری از زائران آهنگ منی دارند و بسیاری برای رهایی از دشواریهای
حرکت در روز نهم به سوی عرفات؛ آهنگ عرفات.
خیابانهای منتهی به سوی مشعر به گونه‌ی شگفتی دیدنی و وصف‌ناکردنی است.
ماشین‌های خرد و کلان آماده‌ی جابه‌جا کردن زائران هستند، و آهنگ زیر و بم‌دار: منی، منای
رانندگان، موسیقای دلنواز شوق رفتن به سوی سرزمین عشق را در جانت فرو می‌ریزد.
شب نهم بسیاری از زائران در عرفاتند. چه زیباست آن شب، بسیاری از زائران رازگویی
پیشه می‌کنند؛ و در درون چادرها، راکعان، ساجدان و قائمان پرستشگر، نماد زیبای عبودیت را
رقم می‌زنند.

سحرگاه که شب می‌گریزد و هستی در نور غرق می‌شود، به بیابان که می‌نگری انسان
است که موج می‌زند اینجا، عرفات: جامع الملل، جامع الشتات... چه می‌گوییم؟ نمایشگاه بزرگ
انسان است. در بیابان عرفات سیاه، سفید، و... همه دوش در دوش هم، و آهنگ ندایشان یکی
است: «خدا».

جبل‌الرحمه در دل عرفات نیز دیدنی است، زائران که یکسر سفیدپوشند چون بر آن فراز
می‌آیند و از ستیغ تا دامنه آن را می‌پوشانند از دور کوه بزرگی را مانده است که گویی تمام آن با
برف پوشیده است: سفید سفید.

آفتاب بی دریغ حرارت می بارد، عرق بر تنها نشسته اما شوق و التهاب و دلدادگی با خدا همچنان در جان بسیاری موج می زند.

خیمه بزرگ بعثه مقام معظم رهبری چونان نگینی در میان خیمه ها شور و هیجان ویژه ای داشت. در آستانه وقوف واجب (نزدیک ظهر) مراسم دعا و نیایش اعلام می شود. دلها آماده است، قلبها می لرزد صاحب دلی بانوای دلنشین و شورانگیزی از معشوقی می خواند که «صد قافله دل همراه اوست» از حجت حق، ولی الله الأعظم، امام زمان - عجل الله تعالی فرجه الشریف - . یاد مهدی - عج - اشکها را بر دیده ها می نشاند، سیلاب اشکها بر گونه ها جاری می شد. فریادهای یامهدی فرازمی آمد و تمنای دیدار دوست را بر جانها می ریخت، ندای «یا بن الحسن» های عاشقانه فضا را دیگرسان ساخته و عطراگین کرده بود. زائران که از دیرباز شنیده اند که یار در این دیار است، از ژرفای جان و اعماق قلب فریادش می زنند؛ و با مولایشان سخن می گویند.

زیارت «آل یس» آغاز می شود:

«سلام علی آل یس، السلام علیک یا داعی الله و ربانی آیاته، السلام علیک یا باب الله و دیتان دینه... السلام علیک ایها العلم المنصوب و العلم المصنوب و...»
یاد دوست حال و هوای هیجانباری را بوجود آورده بود. زائران حریم دوست، عاشقان امام، صاحب دلانی که سنگینی بارگناه را بر دوش احساس می کردند؛ و تمنای غفران داشتند، دیدگان اشکباری که آرزوی نظاره بر چهره عزیز زهرا را در دل می پرورانده اند و سرهایی که شور دیدار سگان دار والای کشتی هستی را داشتند، او را می خواندند، عزیزی که با ظهورش تاریخزار یخزده انسانی را گرمی خواهد بخشید، نور خواهد پاشید و به سپیدی و زیبایی خواهد نشاند.
عرفه، خاطره پرشکوه و شورانگیز دعای عرفه معلّم بزرگ عشق و ایمان و ایشار سیدالشهدا ابا عبدالله الحسین - ع - را نیز بر سینه دارد. شیعیان امام حسین - ع - که مهرش را در ژرفنای جان نهاده اند، و روزها و شبهای فراوانی در رثای آن چهره خونین مویه کرده اشک ریخته اند، اکنون می خواهند در زیر آسمان عرفات جایی که حسین - ع - این معلّم بزرگ عشق و عرفان و شهادت با خدایش زمزمه کرده با او همنا شوند و با کلمات شورانگیز و هیجانبار حسینی با خدای خود راز گویند، روحانیان - این هادیان زائران خانه خدا و راهنمایان راهیان کوی دوست - در هنگامه فروبش آفتاب به سوی مغرب مراسم دعای عرفه را برگزار می کنند. جمع انبوهی نیز در بعثه مقام معظم رهبری گرد آمده اند که با نوای دلنشین دعای عرفه، با خدا زمزمه کنند؛ دعا آغاز شد:

«الحمد لله الذی لیس لقضائه دافع، ولا لعطائه مانع ولا کصنعه صنع صانع، و

هو الجواد الواسع،...».

زائران با این احساس که با امامشان هم نوایند سرشار از شوق و آکنده از طلب بودند، دعا با صدایی دلپذیر خوانده می شد و زائران آرام، آرام زمزمه می کردند. فضای ملکوتی عرفات، مضامین بلند دعا، تصریح نهفته در واژه ها، کلمات اندیشه سوز و آتشین، قلبها را می لرزاند و چشمها را اشکبار می کرد. آنان به پیروی از امامشان که با دیدگان اشک آلود عاشقانه زمزمه می کرد:

«اللهم اجعلني أخشاك كآني اراك و أسعدني بتقويك و لا تسقيني بمعصيك و خيّر لي في قضائك و بارك لي في قدرك حتى لا أحبّ تعجيل ما أخرت و لا تأخير ما عجلت، اللهم اجعل غناتي في نفسي و اليقين في قلبي...».

با خدا گفتگو می کردند.

شور و هیجان آن محفل ربّانی چیزی نیست که با این قلم به تصویر آید. ناله ها همچنان اوج می گرفت، و تمنای دل می گسترده، زمزمه های عاشقانه نمایش دلپذیری از دلدادگی بیقرارانه زائران سفید پوش را رقم زده بود، همه با این احساس که با اشکهای جاری زنگارهای دل را می شویند و تیرگیهای جان را جلا می دهند حال و هوای عجیبی داشتند. در سطور پایانی دعا مجری به عظمت صفت «ارحم الراحمین» و فریاد خداوند با این صفت توجه داد پس از این تنبّه فریادهای «یا ارحم الراحمین» زائران فراز آمد که مجلس یکسر شور و اشک و هیجان شد و براستی صحنه شگرفی پدید آمد.

لحظات پایانی دعاست، آفتاب می رود که در کام مغرب پنهان شود، اکنون زمزمه گران بدانجا رسیده اند که پیشوای عارفان، چهره بسوی آسمان دوخت و دستها را فراز آورد و سیلاب اشکها محاسن زیباییش را شست و با ندایی بلند و جانسوز فریاد زد.

«یا اسمع السامعین، یا ابصر الناظرین و یا أسمع الحاسین و یا ارحم الراحمین
صل علی محمد و آل محمد السادة الميامین...»
«یارب، یارب، یارب...»

فریاد یارب یارب از جمعیت فراز آمد، التهاب، ناله، دلدادگی، و شور و هیجان جمع و صف ناشدنی است. همه از عمق جان و ژرفنای قلب فریاد می زدند: یارب...

در چنین حال و هوایی دعا به فرجام رسید و زائران با دلهای شکسته و چشمان اشکبار، بغضهای ترکیده، ناله های حزین، از امامشان یاد کردند و رضوان الهی را به آن عزیز از دست رفته و قلب تپنده امت از خدای خواستند و سلامت رهبری امت و مسؤولان را از خداوند طلب کردند.

مشعر

آفتاب که می‌گریزد و روز در آستانه به کام شب فرو رفتن قرار می‌گیرد، عرفات یکباره در هم می‌ریزد. خلق چونان سپاهی که بانگ رحیل شنیده باشد به هیجان می‌آید، زائران اینک لشگرِ گرانی را مانده‌اند که سواره و پیاده با گریز آفتاب از عرفات آهنگ مشعر کرده‌اند.

سرتاسر این بیابان یکسر حرکت است و شور، هیجان است و شور همه در تکاپویند اکنون سپاه توحید که در وقوف خویش در عرفات با شناختها، عینیتها آمیخته، با خدای خویش رازها گفته به پیشگاه بی‌نیاز، نیازها برده رو به سوی مشعر دارد. شب را باید در مشعر باشد تنگه‌ای جاری از عرفات، به سوی منی و مکه، که هر چه پیشتر می‌رود تنگتر می‌شود و تجمع عظیم مردم فشرده‌تر و آهنگ حرکت کندتر.

در مجتمع یک روزه عرفات آشوبی به‌پاست، صدها هزار انسان با پوششهای همگون با درهم آمیختن، و پرشور و هیجان حرکت کردن صحنه شگرفی را تصویر می‌کنند، انبوه جمعیت بهم فشرده حرکت را کند می‌کند، و سپاه ناپیدای کزانه توحید، اندک اندک وارد مشعر می‌شود.

مشعر براستی محشری است، نه خیمه‌ای، نه دری و دیواری، نه سقفی، بیابانی با دریایی از انسانهای بهم فشرده! شگفتا این چه حکمی است؟! حج رازناکترین، رمزآمیزترین و سمبلیک‌ترین احکام الهی است و مشعر راز آلودترین آن.

اکنون در دل شب سلاح برگیر (ریگ جمع کن) و سپس به تأمل نشین که اینجا مشعر است و سرزمین خود آگاهی. در انتظار صبح باش و با سلاحی که برگرفته‌ای به جنگ اهریمنهایی بپرداز که با خود آگاهی تو در جنگند.

فرصت کوتاه است و آهنگ رحیل برفراز.

در این لحظه‌های کوتاه گشت و گذاری در میان زائران، در گوشه و کنار این بیابان، در دامن آرام و گسترده کوه، در فرازمندی‌ها و گستره سینه آن، تأمل برانگیز، تنبه آفرین و دلپذیر است. بسیاری از کسان که بر قامتشان جز دو تکه پارچه سفید جامه‌ای نیست، بر روی حصیری خرد، یا مقوایی کوچک و یا ریگزار بیابان و خاکهای آن دیار، بپا ایستاده و یا نشسته آرام سر به آسمان دوخته‌اند. و سیلاب اشک از چشمانشان جاری است. ستاره‌های آسمان مشعر چه خیال‌پرور و دل‌انگیز است. و لحظه‌هایش چه سان شورانگیز و الهام بخش.

طلوع فجر، مشعر آرام را برمی‌آشوبد، راهیان حریم دوست بپا می‌خیزند. و در جمع‌های کوچک و بزرگ و یا تنها به پیشگاه خداوند نماز می‌گذارند و آنگاه بار و بنه اندکی که به همراه دارند برمی‌گیرند و گام در مسیر می‌نهند، که باید از تنگه‌ای درگذرند و به آخرین میقات درآیند:

«منی».

منی

اکنون سپاه توحید مرکب را نیز و نهاده و استوار و راست قامت، به سوی معبد می‌رود، آفتاب از پس ستیغ کوهها سر برمی‌کشد و اثبوه جمعیت از وادی محسّر می‌گذرد و به سرزمین «منی» گام می‌نهد.

خیمه‌های توحیدیان چهره نموده است و در بخش عظیمی از بیابان منی پرچمهای پرافتخار جمهوری اسلامی ایران افراخته شده و زائران ایرانی را به خود فرامی‌خواند. تجمع‌های به هم فشرده، دقیق و منظم چینش چادرهای استانها با «بالونهای» که سینه فضا را شکافته، و در گستره فضا در تکاپو می‌باشد، مشخص شده است. و مجموعه خدماتی حاجیان و بعثه مقام معظم رهبری با «بالونی» که پرچم زیبای جمهوری اسلامی را در دیده‌ها می‌نهد.

اکنون در «منای» بی؛ سرزمین عشق و عرفان، سرزمین آرزوها، آرمانها، خواستها و... بی‌درنگ به سوی دشمن بتاز، آخرین سمبل شیطان و دشمن را بزن. چشمانت را تیز کن. گامهایت را استوار و آنگاه سعی کن مقصد را بزنی، تیرت به انحراف نرود و بدون قطع به اصابت تیرها روی برنتاب. آگاه باش که به گفته امامت - این احیاگر حج ابراهیم -

«شیطان را رجم کنید و شیطان از شما بگریزد، و رجم شیطان را در موارد مختلف با دستورهای الهی تکرار کنید که شیطان و شیطان زادگان همه گریزان شوند».

اکنون که از نبرد دشمن یازگشته‌ای، با تیغ بی‌دریغ آگاهی و ایمان، اخلاص و ایقان رگ طمع را بزن، و هوای نفست را در پیشگاه خداوند در قالب گوسفندی به مسلخ کش. شب را بیتوته کن، یاد خدای را در جانت زنده دار، با خدا زمزمه کن، از او نیرو (عشق و عرفان) بطلب و روز به سوی دشمن بشتاب و با او درآمیز، و بیزاری و برائت و خشم و نفرتت را با آخرین قدرت بر سینه‌اش بزن (عشق و برائت) که تو در چهره اصیل‌ترین مؤمن پیرو ابراهیم: پارسای شبی و شیر روز.

یاد هیجانبار و شورانگیز مهدی - ع - در منی نیز تمنای دیدار یار را در جانت فرو می‌ریزد و یاد آل علی در لطافت دلها و آماده سازی جانها برای زمزمه با خدا، اثر عظیم دارد. اولین شب منی، در مراسم شکوهمندی، آیات الهی با قرائت زیبای قاری ارجمندی دلها را جلا داد و سخنرانی حضرت آیه‌الله خزعلی بر معرفتها افزود، وی با استناد به آیات بسیاری نشان داد که حج: نفی است و اثبات «لا» است و «الآ». تیغ توحید را بر فرق شرک کشیدن است و در جاودانه‌های معرفت الهی غرق شدن. نفی آلودگیهای درون است از صفحه دل و زدودن طاغوت‌های کوچک و بزرگ از صحنه زندگی، و رسیدن به عرفان الهی است و دست یافتن به توحید خالص و ناب.

آنگاه یادآوری پرسوز و گداز به رثاء آل علی پرداخت و مرثیه مظلومیت آن عزیزان را

سرود و دلها را با یاد مهدی فاطمه جلا داد و قلب منتظران را با نام زیبای او به التهاب کشید، و عشق به آن امام هدایت را در جانها ریخت و به مراسم شب منی شکوه ویژه‌ای بخشید.

شب دوازدهم منی حال و هوای عجیبی داشت. در منی امسال خشم علیه شرک و فریاد علیه زورمداران، زراندوزان و تزویرگرایان، و سمبل، جهل، ستم، شیطنت و جباریت؛ آمریکا عینیت یافت و فریادهای مرگ بر آمریکا، سینۀ آسمان منی را شکافت و جهاد در حال و هوای عشق و عرفان و فریاد در هنگام زمزمه‌های عاشقانه تصویر دلپذیری از ابعاد توحید؛ عشق به الله و خشم به شیطان را به نمایش گذاشت.

مراسم برائت در منی یکی از ماندگارترین خاطره‌های حج خواهد بود و شکوه و عظمت آن بر رواق تاریخ همچنان خواهد ماند.

و اکنون لحظه‌های پایانی مشاعر است و زائران که از آخرین نبرد با اهریمن پیروزمندانه و با شکوه برگشته‌اند رو به سوی کعبه دارند. برای طواف و سعی دیگر.

ترکیب دلپذیر منی روز دوازدهم در هم می‌ریزد، و راهیان کوی دوست سواره و پیاده به سوی مکه و کعبه روی می‌نهند. مرز سرزمین منی در لحظه‌های آستانه ظهر بسیار دیدنی است، بسیاری از زائران بر مرز منی می‌ایستند تا با حلول ظهر آن سرزمین را ترک گویند. با فراز آمدن «الله اکبر» مؤمنان در جمع‌های کوچک و بزرگ به نماز می‌ایستند و آنگاه روی به سوی مکه می‌گذارند، خیابانی که منی را به مکه پیوند می‌زند جلوه زیبا، دیدنی و دلپذیری دارد. سپاهیان توحید سرشار از شوقند که توفیق اعمال در مشاعر و عبادت در سرزمین منی و عرفات و راز گویی در وادی عشق و عرفان را یافته‌اند. به کاروان که می‌رسی خادمان زائران، این سختکوشان ارجمند پذیرایی می‌کنند، اندکی می‌آسای و با رهیدن از خستگی راه، آهنگ کعبه می‌کنی، طوافی دیگر و سعی دیگر...

پاورقی‌ها:

- ۱ - علل الشراعی، ج ۲، ص ۴۲۶؛ الحج فی الکتاب و السنه، ص ۱۲۱.
- ۲ - الحج فی الکتاب و السنه، ص ۳۹۳ م ۱۰۳۶ و ۱۰۳۷.
- ۳ - همان.



مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی